

اشارات و اشکاه تهران

۷۶۴

# دَقَائِقُ الشَّعْرِ

علم بدیع و ضایع شعری و زبان پارسی دری

قرن هشتم تقریباً

تألیف

هلی بن محمد المشهور بتاج العلاوی

به تصحیح و باحواشی و یادداشت‌های

سید محمد کاظم امام

معلم دانشگاه

بنام خداوند جان و خرد

## ولی بن محمد المشتهر بتاج العلاوی

مؤلف کتاب: «دقایق الشعر» است، وی چنانکه خود در دیباچه میگوید بعضی از امرا و صاحبان مناسب و اصحاب ذوق عصر از او خواستند که در علم بدیع و صنایع شعری کتابی تألیف نماید، و چون کتب مؤلفه درین فن و مخصوصاً «دقایق الشعر» رشید و طواط که از کتب نامدار این فن بشمار است، مشتمل بر شواهد و امثال عربی است، و بهمین جهت برای عموم قابل استفاده نبوده لذا او این کتاب را که امثال و شواهد آن را تماماً از اشعار استادان ادب پارسی دری آورده تألیف نموده است، گوید: «.. اما سبب این مستشهدات که درین زمان غیر مسطرح و لغات و ابیات که درین وقت غیر متداول است بیشتر خاطر ظرفاً از تکرار آن ملول گشته و نفرت گرفته، این بنده فقیر از لطایف اشعار استادان التقاطی کرده و از خرمن ایشان خوشه پرچید و آنچه درین صنعت از آن چاره نباشد، و سخن شناسان ماهر اختیار کرده اند اعتبار کرد.. و (دقایق الشعر) نام کرد»

ترجمه احوال این ادیب ارجمند در منابع موجوده دیده نشد ولی از تصحیح کتاب حاضر معلوم میشود که وی ادیب، نویسنده و از شعراء زمان خود بوده است چه قریب شصت بیت از دو بیتی، غزل، قطعه و قصیده از اشعار خود را در تضاعیف متن برای صنایع بدیعی با مستشهد آورده است.

و از اشعار استادان متقدم امثال: استاد سخن فردوسی طوسی، نظامی، قوامی، خاقانی، امیر معزی، استاد منطقی، سنائی، منوچهری، رشید و طواط، عبدالواسع جلی، فلکی شروانی، ظهیر فاریابی، انوری، سراج قمری، مهستی، عبید زاکانی،

امامی هروی، رفیع لنباتی، کمال اسمعیل، مسعود سعد سلمان، ابوالفرج، مجیر بیلقانی  
 جمال کاشی و مولانا رومی کم یا بیش اشعاری مشتمل بر صنایع بدیعی ذکر کرده است  
 و نیز چند تن شعرائی را نام برده که در تذکره ها معروف نمیشدند، و اشعاری  
 از ایشان در فہلویات یا پارسى روایت نموده است مانند قزوینی، قاضی بہاوالدین زنجانی،  
 شمس سجاسی، قاضی سجاس، اسودی، شمس رضی، مکرانی، رفیع بکرانی، برکن الدین،  
 از قزوینی بیستی بزبان قزوینی. و از قاضی بہاء زنجانی اشعاری بزبان مردم  
 زبان «زنگان» نقل کرده، و از شمس سجاسی و قاضی سجاس نیز اشعاری بزبان اہل  
 سجاس آورده است.

تاج المللوئی علاوه بر مقام ارجمند شاعری و نویسندگی در ہنرہای زیبای  
 خطاطی، شیرازہ بندی، نقاشی، مقوا سازی و تجلید کاری و صحافی نیز مہارتی داشته  
 است، چنانکہ این قطعہ را کہ مشتمل بر صنعت تأکید المدح بمایشبہ الذم است  
 بطور لطیفہ ذکر میکند: «این قطعہ مؤلف در حق خود گفتہ:

در مجلد گری مرا ہنریست  
 کہ کتابی بدہ بندو سازم  
 جز مقوا و نقش و شیرازہ  
 ہرچہ سازم بدست خود سازم  
 تا شود کار یک کتاب تمام  
 ہمہ اوراق او نمود سازم  
 کار یک روزہ را ز چستی دست  
 بنود روز با صد سازم  
 اوستادی ز کس نیاموزم  
 از سر دانش و خرد سازم  
 با ہمہ زہرکی و استادی  
 دہر سازم و لیک بد سازم

شرف‌الدین رامی در کتاب خود «حقایق العدایق در صنعت «اعنات» اشعاری ذکر کرده که در هر بیت کلمه مو و مور التزام شده است، این اشعار را وی به شاعری «تاج رومی» نام نسبت داده است. و گویا «حلاوه» یا «حلاوه» که صاحب «حقایق الشعر» منسوب بدانجا است جایی بوده در آسیای صغیر. که در قرون وسطی آنجا را (روم) می‌نامیده‌اند احتمال می‌رود تاج رومی که شرف رامی نوشته همین تاج الحلاوی باشد، مؤید این نظر این است که تاج الحلاوی نیز در صنایع لفظی بدیعی در شعر مهارت داشته است. و به علاوه فارسی دانان و شعراء فارسی سرای آسیای صغیر همگی از فرقه درویش و پیروان مکتب عرفانی قونیه بوده‌اند، و این تاج الحلاوی درین کتاب خود را درویش معرفی می‌کند، و بدارا بودن اخلاق درویش فخریه و مباهات مینماید، چنانکه در باب «مسخ» که شاعری معنی را بوجهی لطیف استعمال کرده و شاعر فرومایه آن معنی را بگیرد و بوجهی قبیح استعمال کند - گوید: «... مثال هر يك نمودن موجب فضیحت است و پرده خواهان خود دریدن ناجوانمردی باشد، و جهانیان دانند که خبث و بد سیرتی و اهداء از اخلاق و افعال این درویش نیست.»

در خاتمه این مختصر گفته میشود که تاج الحلاوی مصنف این رساله که در عصر خود از شعرا و نویسندگان ماهر بشمار میرفته از اسامی شعرائی که ذکر کرده و اشعار ایشان را با استشهاد آورده بطور قطع زودتر از قرن هشتم نمی‌زیسته و شاید هم از شعراء قرن هفتم بوده و در شیروان و اران می‌زیسته و بدربار آندیار انتساب داشته است. بهر حال چه در آسیای صغیر و چه در اران و شیروان وی این رساله را بنام پادشاه آندیار تألیف کرده است زیرا در خاتمه کتاب باین نکته تصریح کرده گوید:

«ختم این مختصر موقوف اشارت است، بدانکه هیچ از «حقایق شعر و معانی فرو نگذاشته‌ام؛ اکنون موقوف تربیت معروض علیه است، ذات یزر گوارش که واقف

۱- یا قوت می‌نویسد: العلاوة والعلاء: موضع شدید البرد. معجم البلدان یا قوت

حموی - ج - ۲ - ص ۳ لیزیک .

## چهار

کلیات امور است موقوف و منتظر ارادت مباد بلکه دولت روحانی و سعادت آسمانی  
موقوف ارادت او باد و بی توقف روزگار «مایون برسان» .

فاضل ماسوف علیه عباس اقبال آشتیانی در دیباچه کتاب حدایق الشعر از کتاب  
حدایق الشعر، و مؤلف آن تاج الحلاوی یاد کرده و او را از شعراء قرن هشتم دانسته  
اما مدرک خود را ذکر کرده است .

سید محمد کاظم امام — چهاردهم مهر ماه سال ۱۳۴۱

## بنام ایزد بخشایشگر مهربان

شکر جمیل رب جلیل که جمال و جلال صفات ذات او است ، و ان الله جمیل  
یحب الجمال ، بیان کمال ذات او ،

شعر:

بجمالش همه جهان نگران      و ز صفات جمال او حیران  
و درود بر جمال با کمال محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که اجمل موجودات ،  
و اکمل مخلوقات است .

بیت:

بلغ العلی بکماله      کشف الدجی بجماله  
حسنت جمیع خصاله      صلوا علیه و آله

### اما بعد

بندۀ ضعیف و نحیف علی بن محمد المشتہر بتاج العلاوی اعلیٰ الہ علوہ و احسن  
احوالہ را ہر علم دقایق شعر عبوری ، افتادہ بود ، و برفن حقایق نظم عبوری حاصل شدہ ،  
بواعث ہمت ، و دواعی نہمت بعضی از مخادیم و اسحاب رتبت تحریر نمود بر ساختن  
مجموعہ مستجمع مصنوعات دری ، و مستودع ابیات پارسی باشد . اگر چه بزرگان  
در استحداث این انواع تطویل کرده اند و در استخراج این اقسام اطتاب نموده و رسوم  
و قوانین نہادہ و در آن معانی داد بہان ہادہ ، چنانک مصنف کتاب حدایق السحر استاد  
رشید الدین و طواط ، کہ مبارزان میدان ادب و ہنروران دیوان ہنر او را واضح قوانین  
این مناہج ، و رافع الوہبہ این مسائل دانند ، و در نظم و شعر او را قدرتی ظاہر ، و قوتی  
وافر شناسند ، اما سبب این مستشہدات کہ درین زمان غیر مصطلح ، و لغات و ابیات کہ

درین وقت غیر متداولست ، بیشتر خاطر طرفا از تکرار آن ملول گشته و نفرت گرفته . این بنده فقیر بنا بر آنکه لکلی جدید لفته ، از لطایف اشعار استادان التقاطی کرد و از خرمن ایشان خوشه پرچید ، و آنچه درین صنعت از آن چاره نباشد و سخن شناسان ماهر اختیار کرده اند اعتبار کرد . لَا تَطْوِيْلُ مِمَّلٍ وَلَا تَقْصِيْرٌ مِمَّعِلٍ ، و فصلی چند جدا در معرفت بعضی از اجناس شعر و دانستن عیوب قوافی و اوصاف نامحمود ردیف این مجموع ساخت . و این بضاعت مزجاة و تقدیر مبهرج را ، « دَقَائِقُ الشَّعْرِ » نام کرد ، و بازار صرافان سخن و نقادان هنر فرستاد ، و خود را سَخْرَةُ سَخْرَةَ فَضْلًا ، وَضَحْكَةُ ضَحْكَةَ بِلْغَا كَرْدَانِيْد . و هدف تیر تعریض مخترعان لطایف اشعار کرد و از:

شعر:

أَبَاكَ وَالْأَمْرَ الَّذِي تَوَسَّعَهُ

مورده ضاقت عليك المصادر

غافل شد ، آقا مطموع و مسؤل از الطاف ارباب هنر و حسن تربیت اصحاب نظر آنست که این الفاظ بعین رضا ملحوظ کرده . وَاللَّهِ الْعَاصِمُ مِنَ الْخَطَاةِ وَالذَّلِيلُ فِي الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ .

## تَهْوِيْفٌ

از روی لغت یاقتن ، بردست بخطوط ملون ، بقال : بَرْدٌ مَقْوَفٌ ، وَثَوْبٌ مَقْوَفٌ یعنی : جامه باریک که تخطیط آن بخطوط دلگشا کرده باشند ، و در غزل و نسج آن تفاوتی نباشد . و از روی صناعت : نهادن بنای اشعار است بر وزن مستعذب ، ولفظی مستلزم ، و معانی لطیف ، و قوافی صحیح ، و ترکیبی سهل که در ادراک آن کترة فکر ، و دقت نظر احتیاج نیفتد ، و از استعارات بعید ، و عبارات رکیک ، و تکلیفات

ثقیل ، و اوصاف فریب ، و اوزان مستقل ، و بحور ، مستقیح خالی باشد ، و افراد و ابیات هر يك در لفظ و معنی بنفس خود قائم بود ، و مجموع قصیده از مطلع تا مقطع بر يك طرز و يك شیوه باشد ، و از غراب القاط لئنة الفرس و مصطلحات هر بلاد ، و متداولات هر ولایت معرا بود ، و در كل وجوه از بدایع لغات فارسی که در عبارات و مکاتبات فضلاء فرس مصطلح باشد و متداول .

### تمثیلات شعر:

دی بامداد عید که بر صدر روزگار  
 هر روز عید باد بتأیید کرد کار  
 بر عادت از وثاق بعمداً برون شدم  
 بایک دو آشنا هم از اینای روزگار

الی آخرها .

### کمال الدین اسمعیل :

زهی بسیرت محمود در جهان مدکور  
 زهی بدیده تعظیم از آسمان منظور  
 پناه و پشت معالی و افتخار عراق  
 که باد عین کمال از جمال بنعت تودور  
 و این لطایف در دیوان ظهیر فارهایی - که خورشید منصب انوری از ضمیر او  
 دارد - بدرجه کمال بابی، آفرین پروان اوباد که مجموع اشعار او لطیف و دلگشاست.

شعر:

کیتی بفر دولت فرمان ده جهان  
 ماند بعرصه حرم و روضه جنان  
 از هر طرف که چشم نهی مرده ظفر  
 و از هر جهت که گوش کنی مرده امان



گردون فرو گشاد کمنداز میان تیغ  
و ایام بر گرفتزه از گردن کمان

## ترصیع

آراستن تاج باشد، و شمشیر و کمر و خیر آن بانواع جواهر، يقال: تاج مرصع، و سیف مرصع و اصحاب صناعت و ارباب بلاغت الفاظی که در برابر هوزن و حروف خواتیم مساوی باشند ترصیع گویند، همچنانکه تاج و شمشیر بتکلف جواهر آرایش می‌یابد و لعیف و پر بها می‌شود، کلام منظوم و مثنوی نیز بدین صفت مطبوع و مزین می‌گردد، و العطف صنایع است، و دست افزار بسیار باید از الفاظ و معانی دلپذیر تا - متقلد این صنعت توان شد، و فصیحی عرب درین باب، در بسیار سفته‌اند و لطایف گفته.

مثال: لقاء الخلیل، شفاء الغلیل،

دیگر: لفاظات الأدب قراضات الذهب،

و دیگر: عیث باذل و لیث باصل،

و در کلام فارسی که گاه اتفاق افتد

مثال:

دوش می‌نالیدم و گوش می‌مالیدم.

از سخنان شیخ سعدی،

یار شاطر باش نه بار خاطر،

و شعرا در اثنای قصاید ابیات افتاده باشد،

ملکی شروانی،

زهی بقای تو دیوان عدل را قانون

خهی لقای تو بوستان فضل را زیور

## ایضاله :

قسم بخالق خلقی که خلق کرد مهیا<sup>۱۵۸</sup>  
قسم بر ازق رزقی که رزق کرد مقسم<sup>۱۵۹</sup>

همه ودایع نکبت در انتقام تو مضمر<sup>۱۶۰</sup>  
همه صنایع دولت در اهتمام تو مدغم

## فلکی شروالی :

زهی ز قطر جلال تو خیره موج محیط  
خهی ز قصر جلال تو تیره اوج زحل

## عبدالواسع جیلی :

شد باغ پر از مشعله لاله رنگین  
شد باغ پر از مشغله ناله بلبل  
اما استاد رشیدالدین وطواط - که استاد صناعت است - قصیده گفته است از اول  
تا آخر این صنعت ، و این آن قصیده است .

## رشیده :

ای منور بتو نجوم جلال <sup>۱۶۱</sup>	وی مقرر بتو رسوم کمال <sup>۱۶۲</sup>
بوستانیست صدر تو زنعیم	و آسمانیست قدر تو زجلال
تیره پیش فضایل تو نجوم	خیره پیش شمایل تو شمال

## مؤلف :

ای ز مهر تو هر ذره بندری عنبر  
وی ز بحر فکر تو هر قطره کن ری خوشاب  
تو بهار فضل را از نفعه ناعت نسیم  
چشمسار عدل را از رشحه جماعت ذهاب

## مُسَجَّاتٌ مُرَاوِنَةٌ

آنست که شاعر در دو مصراع تسبیح کلمات و تساوی الفاظ را رعایت کرده باشد در وزن ، اما در حروف خواتیم متفق نباشد ،

**انوری :**

ای در ضمان عدل تو بهر ویر  
وی در مسیر کَلک تو اسرار نفع و ضرر  
گردون بر نتایج فکرت بود عقیق  
دریا بر لطافت طبیعت بود شمر  
این قصیده بیشتر برین طرز است .

**ظهیر :**

زمانه دست تو را دید ضامن ارزاق  
ستاره طبع تو را یافت قاطع اعمار  
و مؤلف را بهتی چند باشد برین هنوال ،

**مؤلف :**

ای سموم قهر تو جانشوز چون فصل خزان  
وی نسیم لطف تو دلجوی چون فصل بهار  
جمله اسباب جهان ترد سخاوت مختصر  
جمله پنهان قضا پیش شمیرت آشکار  
گشته آثار مکارم از جلالت منتشر  
بوده بنیاه معالی از جتاهت استوار  
اما رشیدالدین و طواط این صنعت در دو بیت تمام کرده است .

وطواط:

آنك مال خنزاین کیتی  
 نیست با جود طبع او بسیار  
 و آنك کشف سرائر گردون  
 نیست در پیش دست او دشوار

### سجع متوازی

آنست که در آخر دو کلام در لفظ افتد که حدی توسیع بر آن صادق بود یعنی  
 بوزن و حروف روی متفق باشد .

الحديث : أَلْدُنْيَا سَاعَةٌ فَأَجْعَلْهَا طَاعَةً  
 دیگر: زُرِعًا تَوْهًا حَيًّا

پارسی : اسب می تاخت و گوی می باخت .

آقا رشیدالدین این صنعت به نثر مخصوص کرده است ،  
 اما این درویش بر آنست که در نظم و نثر گوش می توان داشت .

فلکی شیروالی :

خدایو کشور پنجم یگانه خسروانجم

چم دوم بتعظم خدایگان معظم

فردوسی:

زالله فریب و زسبیل نهیب

ز نرگس عتاب و ز کلزار زب

وله :

هم آرام ازوبست و هم کام ازو

هم انجام ازوبست و فرجام ازو

و این طرز که معزی گفته است هم سجع است .

معزی گوید:

ربیع از دلم پر خون کنم خاک دمن کلگون کنم  
 لطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن  
 برجای رطل و جام می گوران نهادستندی  
 برجای چنگ و نای و نی آواز زانست و زفن

### سجع مطرف

که دو کلمه سه و چهار آورده شود که عدد کلمات و وزن و حروف مختلف باشد اما بر روی متفق باشد، منثورات بدین صنعت آرایش دهند.

از سخنان شیخ عبدالله الصاری علیه الرحمة:

اگر در هوا پیری مگسی باشی،

و اگر بر روی آب روی خسی باشی،

دلی بدست آرتا کسی باشی،

نفس بتست و قبول خلق زنار.

همه حقیقت بگفتم بیکیار.

و این صنعت چند جای در قرآن مجید برکت (کذا) کلام حق مشرف و مزین است،  
 و آنرا سجع نشاید گفتن و بیان فواصل گفته اند لاجل الاعتزاز:

ونهی النفس عن الهوی

دیگر: ماتکم لایرجون لیه وقاراً، وقد خلقکم اطواراً،

### تجنیسات

تجنس: استعمال الفاظی است که مشابه و متجانس یکدیگر باشند، و آن

هفت نوع است:

اگر دو کلمه متجانس در حروف و حرکات متفق باشند و در معنی مختلف  
«تجنیس تام» گویند

چنانچه کوئی: به به، و بُرد بُرد، و چنگ در چنگ دارد.  
و اگر در همه حروف متفق باشند و در حرکات مختلف «تجنیس ناقص» گویند.

**چنانک :**

بُرد بُرد و در کلام امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده است :

أَدَاءُ الدِّينِ مِنَ الدِّينِ

و این نوع را «تجنیس مختلف» هم گویند

و اگر در بعضی حروف و حرکات متفق اند و در بعضی مختلف «تجنیس خط»

**چنانکه:**

نُرد بُرد و سَر شَر

و این تجنیس باشد که در همه حروف و حرکات مختلف باشد، و حسنیت غیر از

تشابه خط نباشد.

**چنانک . شرو سیر .**

و : «مشاکله» و «مضاربه» و «مصحف» نام این تجنیس است .

و اگر از دو لفظ متجانس یکی مفرد بود و دیگری از دو کلمه ترکیب کرده

باشند : «تجنیس مرکب» .

و این باز بر دو قسم است :

**اول:**

آنکه در کتابت و عبارت متشابه باشند .

چنانک : تازنده ام بازنده ام .

## دوم

آنك در عبارت متشابه باشد ، و در كتابت مختلف ،  
چنانكه گویند: اگر یا خدائی با خود آئی  
و اگر در آخر احدی کلمتین متجانستین يك حرف یا دو زیادت باشد ،  
(تجنیس زاید) و (منهیل) نیز خوانند ،

چنانك : شیر و شیر .

و در عبارت گویند : از در درای و : ساخر بر ساحل ، و اگر متجانسان مترادف  
یکدیگر افتند «تجنیس مکرر» و «مزدوج» و «مردده» نیز خوانند .

چنانكه گویند : فلانی با سرود ورود است .

و فلانی حقال مال است .

و درست رست ،

و مثال هر يك از اشعار استادان نموده میشود .

### مثال نخستین (تام)

کمال گویند:

با علم آشنا شو و با آب بر سرای

کز جمله بر سر آمدن این علم آشناست

ظہیر:

بدان کریم که گر حصر نعمتش طلبی

شمار آن نتوان کرد تا بروز شمار

لغیر:

ما باتو ایم و باتونه ایم این چه حالتست

در حلقه ایم باتو و چون حلقه بر دریم

بند ارزای گوید :

تا دین جوئی که درش گونه دوجوئی  
در گونه درباری که <sup>متر</sup> ترا دل نهدهاری

فردوسی :

یکی جام یاقوت بر نه بیچنگ  
بنه گوش دلرا باوای چنگ

فروینی :

مجکی آره شویم دل سوچه پونهوانی  
سرویاچه قدر داره بمسک مجانه یام

عبیدزاکالی :

عکس رویت طعنه بر خور میزند  
طعنه خوبست و در خور میزند

مؤلف :

ای گرفته فال سعد از ماه رویت مشتری  
وی زجان روی ترا خورشید و زهره مشتری  
و باشد که این ابیات در آخر متعدد واقع شود ، هر لفظی در بیتی دیگر بشرط  
آنکه در قافیه افتاده باشد ،  
چنانکه مؤلف راست ،

قطعه :

یارب چه فتنه است کزین دور شد پدید  
و آن عافیت کجاست که رودر کشیده است  
فضل و هنر بنحاک سیاه او افتاده است  
جهل و فرور سر بشیرا کشیده است  
خاموش ماند زیرک و کوهن ز خیرگی  
آواز زشت چون خرتر بر کشیده است



آنرا که هست سکه قلب و عیار کم  
گارش همیشه راست چو زر بر کشیده است

### مثال (تجنیس ناقص)

کمال فرماید :

امید لذت و عیش از مدار چرخ مدار  
که در دیار کرم نیست ز آه می دیار

لغیره :

رمح بازان کرده کوتاه بر اجل راه دراز  
قای دروئین گشته بر بالین کشته نوحه گر

لغیره :

ملك هم بر ملك فرار گرفت  
روزگار آخر اعتبار گرفت

ایضاً :

سبعم ناله قمری شنو از طرف چمن  
تا فراموش کنی محنت دور قمری

ظهیر :

خدایگان ملوک جهان مظفر دهن  
که کرد گرد مر کب او گرد روی کفر سیاه

بیت :

منصرف هرگز نگردد دولت از در گاه تو  
زایک در عالم بعقل و علم عدلی و علم

## مثال (تجنیس خط)

انوری فرماید:

نه برفلك ز تباشیر صبح هیچ نشانی

نه بر زمین ز خروش خروس هیچ اثر

کمال الدین اسمعیل گوید:

توئی که بلبل طبع تو بر بساط نشاط

هزار دست فزون از هزار دستان بره

ایضاً:

چشم اهدای تو یاه از ناوک خشم تو کور

گوش حساد تو باد از صدمه کوس تو کر

خاقانی:

در اهام عدل تو آهو بره

زیستان شیران شده شیر سیر

ایضاً:

مال باشیدن پوشیدن اسرار کسان

پاده پوشیدن و پوشیدن معشوقه هست

وله:

سبز خنکی که شیر در جنگش

دم کشد در سرو نماید پشت

## مثال (تجنیس مرکب)

سرو بالائی که دارد بر سر سرو آفتاب

آفتابهاست و اندر دهد کان ز آن آفتاب

**مہمتی :**

دلدار قلندرست و ما بازاری  
 او با طرب و نشاط و ما بازاری

---

ای بت بسر مسیح اگر ترسائی  
 باید کہ بتزہ ما تو ہی ترس آئی  
 یا چشم ترم باستین خشک کنی  
 یا ہر لب خشک من لب ترسائی

**نظامی :**

چو خسرو در شقایق با سمن یافتی  
 بہ پیری در جوانی یاس من یافتی

**لیت :**

خورشید کہ نور دیدہ آفاق است  
 تا بندہ نشد پیش تو تا بندہ نشد

**نظم :**

آنکو بتو گفت دولت آمد  
 ہم او گوید کہ دولت آمد کذا

**مثال (تبیحیس نراید)**

بموضعی کہ سخن بازبان تبیح افتد  
 کند زبانہ ز ممت زبان گردون لال

**تغیرہ :**

چون روی تو نمود صبح کافور عذار  
 شد نوش لبم ز خواب نوشین بیمار

**نظامی :**

از آن چرخه که گرداند زن پیر  
قیاس چرخ گردنده همی گیر

**رشید :**

اقبال را براهت و رای توأنتما  
تأیید رابنماه و نام تو اقتساب

**مولف :**

سرای قدرت آن ایوان عالیست  
که باشد آسمانش آسمانه

### مثال (تجنیس مُطَرَف)

آنك كنجی بيك سوال بدار  
و آنك ملكی بيك سوار گرفت

**قوامی :**

عدلت آفاق شسته از آفات  
تبیغت آزار بوده از آزار

**رشیدالدین و طواط :**

بادا نشاط خانه احباب تو بنم  
بادا سماع خانه اعدای تو نعیب

**سعدی :**

نگویم لب به بند و دیده پردوز  
و لیکن هر مقامی را مقالی

**مولف :**

از دلبران میادین سخن  
کیست کو برد پسر گوی کمال

شعرا جمله پرهن يك قولند  
کين کعائيست بيازوی کمال

### مثال (تجنیس مکرر)

معزی راست :

ای گوی زنج سخن ز گویت گویم  
وی موی میان ز عشق مویت مویم  
گر آب شوم کند بجویت جویم  
ور سرو شوم به پیش رویت رویم

قاضی بهاء زنجالی :

بس که گفتم درده بر جامت ای جمال عزیز  
کرده اند او باش کویت درده بر خسام نام

ایضاً :

پارها خون شده لم زهرا که بروی بارهاست  
بر امید آنکه یابم بر درت یکبار بار

مست گفتم نزد تو بارم پسر کی گفت «بخ»  
ترك من تا چند ازین بخ بخ بگو یکبار بار

کمال :

رسیده ام بمقامی که پادشاهان را  
ز بیم بخشش از اشعار حارمی آید

غیره :

ای دل اشک از دیده خون بار بار  
بو که یابی بردش یکبار بار  
می کند آزار من تا می شود  
خاطر مسکینم از آزار زار

## تکریر

استادان تکریر در تفریر و تحریر بنفس خود صنعتی نهاده اند چه در قافیه و چه

در میان بیت .

مثال :

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرماید :

ای صاحب الذنب لا تقنطن  
فان الاله روف روف  
ولا ترحن بالاعده  
فان الطريق مخوف مخوف

انوری :

زه مخالفت امر تو خطای خطای

خهی موافقت رای تو صواب صواب

ایضاً :

مرحباً مرحباً درای درای

اثر خیر اثر هین خدای

ایضاً :

زه زبار که ملک تو سفیر سفیر

زمان زمان سوی این بنده فقیر فقیر

معزی :

همه شکن شکن و بند بند و چین بر چین

همه گره گره و حلقه حلقه زنگی وار

مولانا رومی :

باز در آمد ز در مجلسیان دوست دوست

گر چه غلط میدهند نیست غلط اوست اوست

شیخ سعدی:

فراق آن قد وقامت قیامتست قیامت  
شکیب از آن لب شیرین فرامتست فرامت  
بخدمت نورسیدن صباح وروی تو بدین  
سعادتست سعادت کرامتست کرامت

مؤلفہ

هیچ لطفی در نمی باید ترا  
آفرین باد آفرین باد آفرین  
می برازد نازت و بی ناز نیز  
نازینتی نازینتی نازین  
و تکریر بدین وجه (ض) لطفی دیگر دارد که تشبیه با او یارست .  
لغیرہ :

جهان از دولت سلطان اعظم  
بهار اندر بہار اندر بہارست  
عریۃ:  
وصدغاه وخالاه وخالی  
لال فی لال فی لال  
ومبسہ ومنطقہ وجسمی  
خیال فی خیال فی خیال  
بیت :

چو حال من ترا آن زلف و آن خال

سواد اندر سواد اندر سوادست

و این را تکریر مع تشبیه خوانند ، قیاس بر ترصیح مع تجنیس ، بلکه این را وجود بیشترست ، چه بسیار بود کہ بی شکنجہ فکر از شیشہ طبیعت بترآود ، و ترصیح مع التجنیس بمدتها بیتی یا مصرامی گویند ، و آن نیز نقدی باشد کہ بر معک امتحان اثر کم عیاری آن ظاهر شود ، بہتر ازین نگفتہ اند :

مثال :

کان الکاس فی یدہا و فیہا عقیق فی عقیق فی عقیق

این معنی بدین زیباییی جهت مصاحبت تشبیهست ، اورا تکریر مجرد خواندن

ظلم باشد ، و تفصیل تشبیہات بعد ازین خواهد آمد ،

### نوعی دیگر :

طریقه متقدمانست درجه بالا دارد ، ازین میالغه لفظ تکریر نیکو نباشد .

### مثال :

باران قطره قطره همی بارم اشک وار

هر روز خیره خیره ازین چشم اشکبار

زان قطره قطره قطره باران شده خجل

زان کله کله کله افلاک زرنکار

### اشتقاق :

منعتی چندست که اهم واقدمست ازین اما چون بلغا اورا ازجتس تجنیس نهاده اند مناسب آنست که تالی او باشد ، و آن الفاظیست که در حروف وتر کیب متجانس یکدیگر باشند ، و فرق نیست که اشتقاق هر دو کلمه از یک لغت باشد یا هر یک براسها مشتق باشد از اصل لغت خود ،

### مثال :

اول از کلام باری عز اسمہ :

«رضی الله عنهم ورضوا عنه»

و بی شک اصل هر دو رضایتست ،

### مثال دوم :

از قول اقص جهانیان :

«الظلم ظلمات یوم القیمه»

(ظلم) مصدرست و (ظلمات) جمع باوجود آنک در معنی بعیداند هم (اشتقاق)

گویند ،

و (اقتضاب) نیز گفته اند و این مشهور نیست .



مثال :

الفنم غنیمة

دیگر :

ترکت‌الرای بالرای

می‌سوزم و می‌سازم

تمثیلات :

هر که مقبول هنر باشد و مقبل زهنی

هیچکس را بهتر با تو مقابل نکند

مقل برفاصله اول و تفصیل ازل

چیز بر افضال تو بنیاد فضایل نکند

کمال :

خاطرم در ستر دیوان دختران داره چو حور

زهره سان پرورده در آغوش طبع زاهر

وله :

اگر بشمر نکو افتخار شاید کره

بمن عراق تفاخر کند تو میدانی

وله :

ودیسهای دما و ثنای من چندان

که حصر آن متعذر بود ز بسیاری

تغییر :

تویی قرینی از همه اقرا از آن قبیل

تامت زمانه خسرو صاحب قران نهاد

اوحدی :

چون غرة صبح گشت خرا

شد طرة آسمان مطرا